

ژیل دلووز / فلیکس گتاری

فلسفه
چیست

نویسنده: مدرضا آخوندزاده



نشرنی

سرشناسه: اوز، ژیل، ۱۹۲۵ - ۱۹۹۵ م. Deleuze, Gilles
 عنوان و نام پدیدآور: فیلسف، ژیل دلو، فلیکس گتاری: ترجمه‌ی
 محمدرضا آخوندزاده
 مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۳۲۲ ص.
 شابک: 964-185-375-6
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیفا
 عنوان اصلی: Qu'est ce que Philosophie, 1991
 یادداشت: چاپ قبلی: رخداد نو، ۱۳۹۱.
 موضوع: فلسفه؛ علوم؛ منطق؛ زیبایی‌شناسی.
 شناسه افزوده: گتاری، فلیکس، ۱۹۳۰ - ۱۹۹۲ م. Guattari, Felix
 آخوندزاده، محمدرضا، ۱۳۵۷ - ، مترجم.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف ۹۲ / د ۲۴۳۰ B۲۴۳۰
 رده‌بندی دیویی: ۱۰۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۴۳۴۵۲

این برگردان بر پایه‌ی متن اصلی به زبان فرانسه با شناسنامه‌ی زیر است:
Qu'est ce que la philosophie?, Gilles Deleuze & Félix Guattari (Paris:
Les Editions de Minuit, 1991)

در کنار، به دو ترجمه‌ی زیر به زبان‌های انگلیسی و عربی نیز نگاه داشته‌ایم:
What is philosophy? / Gilles Deleuze & Félix Guattari, translated by
Hugh Tomlinson and Graham Burchell (Columbia University Press,
1994)

ماهی الفلسفة، جیل دولوز و فلیکس غتاری / ترجمه و مراجعه و تقدیم:
طاهر اسفندی (مرکز الانماء القومي، بیروت، لبنان، ۱۹۹۷)



نشرنی

فلسفه چیست؟

ژیل دولوز، فلیکس غتاری

مترجم	محمد باقر واندژا
چاپ اول	تهران، ۱۳۹۳
تعداد	۱۵۰۰ نسخه
قیمت	۱۸۰۰۰ تومان
نیتوگرافی	باختر
چاپ	اکسیر
ناظر چاپ	یهمین سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۳۷۵ ۶

www.nashreney.com

با ستایش، پیشکش به فروهر پاک استاد همیشه‌ی زندگی‌ام
شهید پروفیسور مجید شهویاری
که برگرفته‌هایم از او هرگز به آموخته‌های یک دانشجو از
محضر استادش خلاصه نمی‌شود.

مترجم

... امروز که من این کتاب را می‌کنم، درین حضرت بزرگ — که همیشه
باد — بزرگان‌اند که اگر به راندن [این کار...] مشغول شوند تیر بر
نشانه زنند و به مردمان بگویند که ایشان سواران‌اند و من پیاده... و
چنان واجب‌گندی که ایشان بکشند و بیاموزم و چون
سخن گویندی من بشنوم. ولکن دولت ایشان را مشغول
کرده است... پس من به خلیفتی ایشان این کتاب را پیش گرفتم، که اگر
توقف کردم، منتظر آنکه تا ایشان بدین شغل [کار] بپردازند،
بودی که تپرداختندی و چون روزگار دراز برآمدی این کتاب را
چشم و دل مردمان دور ماندی...

تاریخ بیهقی [مسعودی]

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۲۷۰-۳۸۵ ه. ق.)

تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، ص ۱۲۹

فهرست مطالب

۹	مقدمه: وانگهی
---	---------------

بخش اول: فلسفه

۲۷	۱. مفهوم چیست؟
۵۳	۲. طرح صفحه‌ی درون‌مانی
۸۷	۳. شخصیت‌های مفهومی
۱۱۹	۴. ژئوفلسفه

بخش دوم: فلسفه، علم منطقی

۱۵۹	۵. عمل‌نماها و مفاهیم
۱۸۱	۶. چشم‌داشت‌ها و مفاهیم
۲۰۱	۷. ادراک‌داد، انفعال‌داد و مفهوم
۲۶۱	جمع‌بندی: از خائوس تا مغز

۲۹۱	یادداشت‌ها
-----	------------

۳۰۷	واژه‌نامه
-----	-----------

۳۱۹	نمایه
-----	-------

مقدمه: وانگهی، پرسش...

شاید طرح پرسش فلسفه نیست؟ جز دیر هنگام و در ایام پیری و دوری واقع‌گویی امکان‌پذیر نیست. در واقع کم‌تر اثری در این باب به تحریر درآمده و به قفسه‌ها راه یافته است. این پرسش هنگام بی‌قراری‌های گاه‌به‌گاه و در نیمه‌های شب رخ می‌نماید، زمانی که اگر پرسشی برای طرح در ذهن نیست، این پرسش را پیش از این نیز طرح می‌کردند و دمی از طرح آن نمی‌آسودند، ولی این طرح پرسش زیاده‌رسان و ضمیمه‌ای بود و بیش از آن، مصنوعی و انتزاعی؛ این پرسش را مطرح می‌ساختند تا با ضبط و مهار چنان گذرا از آن می‌گذشتند که مشخص بود چندان هم در تخیل آن نبوده‌اند؛ [گویی] چندان هم سر عقل نبوده‌اند. شوق و اشتیاق را برای فلسفه‌ورزی داشتند و درباره‌ی چیستی آن از خود نمی‌پرسیدند، و سر از طریق اعمال سَبَک^۱؛ کسی از طریق ناسبک به این نقطه نمی‌رسید که از آنجا بتواند بپرسد؛ ولی واقعاً این چه بود که تمام زندگی‌ام را یکسره صرف آن کردم؟ پیری چیزهای زیادی را به ارمغان می‌آورد؛ نه جوانی همیشگی، بلکه در عوض نوعی آزادی حاکم و نافذ را به همراه دارد؛ ضرورتی ناپ که در آن

می‌توان از برهه‌ای از لطافت بین زندگی و مرگ لذت برد؛ هنگامی که تمام اجزای ماشین به یکدیگر می‌پیوندند تا خصوصیتی را به آینده بفرستند که تمام سنین را درمی‌نوردد: تیسین^۱، ترنر^۲، مونه^۳ (۱) در سال‌های کهنسالی است که ترنر این حق را کسب یا تصرف می‌کند که نقاشی را به مسیری متروک و بی‌بازگشت بکشانند که دیگر از پرسشی پایانی تمایزناپذیر است. شاید کتاب زندگی رانسه^۴ توأمان نشان‌دهنده‌ی کهنسالی شاتوبریان^۵ و آغاز ادبیات مدرن باشد. (۲) سیتما هم گاهی ارمغان‌هایی از دوره‌ی سنی سوم [= کلاسیک] برایمان دارد، مثلاً آن‌جایی که ایوان خنده‌اش را با خنده‌ی ساحلی در روزه‌ی مهارناشده‌ی باد می‌آمیزد^۶. همچنین، در عالم فلسفه، نقد و هیئت کانت اثری متعلق به دوران پیری محسوب می‌شود، اثری مهارناشده که همچنان تالیان خویش را به دنبال خود می‌دواند: تمام توانش^۷ را به محدودیت محدود می‌گذراند، یعنی دقیقاً همان محدوده‌هایی که کانت در دوران پختگی‌اش با دقت و ظرافت کامل آن‌ها را مشخص ساخته بود.

ما [= دلوز و گتاری] نمی‌توانیم مدعی چنین جایگاهی باشیم. قضیه صرفاً

1. Tiziano Vecellio (۱۴۷۳/۹۰ – ۱۵۶۶)، نقاش ایتالیایی که کمال و ظرافت آثار دوران سالخوردگی‌اش ممتاز است. بسیاری از این آثار را با نام‌های دیگری بر آثار دوران جوانی‌اش و اصلاح آن‌ها خلق شده‌اند. - م.

۲. Joseph Mallord William Turner (۱۷۷۵ – ۱۸۵۱)، نقاش انگلیسی. عمده‌ی آثار ماندگار او، که آغازگر سبک امپرسیونیسم شناخته می‌شود، در سال‌های پایانی زندگی وی خلق شده‌اند. - م.

۳. Claude Monet (۱۸۴۰ – ۱۹۲۶)، نقاش فرانسوی که در سال‌های پایانی زندگی و پس از مرگ همسرش بهترین آثار خود را خلق کرد. - م.

4. Vie de Chateaubriand 5. Chateaubriand

۶. اشاره به صحنه‌ای از سه‌گانه‌ی سینمایی ایوان مخوف که قسمت نخست آن در سال ۱۹۲۴ به نمایش درآمد و قسمت سوم آن به دلیل مرگ کارگردان روستش سرنگی آیزنشتاین ناتمام ماند. - م.

7. faculté

۸. در این جا به دو اثر دیگر ایمانوئل کانت نیز اشاره شده است: نقد عقل محض (Kritik der reinen Vernunft) و نقد عقل عملی (Kritik der praktischen Vernunft). - م.

این است که زمان طرح پرسش چستی فلسفه برای ما فرا رسیده است. این پرسش را پیش از این نیز بی وقفه طرح کرده بودیم و همچنان همان پاسخ را داریم که پیش از این داشتیم، بی هیچ تغییری: فلسفه هنر صورت‌بخشی، اختراع و ساخت مفاهیم است. ولی صرف این‌که پاسخ بر پرسش متمرکز بود، د کفایت نمی‌کند، بلکه پاسخ باید به تعیین موقع^۱ پرسش، موقعیت^۲ و رضای و احوال^۳ آن، چشم‌انداز^۴ ها و شخصیت^۵ های آن، و شرایط^۶ و نه‌استه^۷ های [= مجهولات] آن نیز پردازد. باید بتوان پرسش را همچون اعتقاد یا امید یا بین دوستان^۸ یا همچون تحدی^۹ ای در برابر دشمنان مطرح ساخت. در عین حال به آن‌گرگ و میشی رسید که در آن حتی دوستان هم از هم سبب ایجاد می‌کنند. در همین وهله است که شخص می‌گوید: «هرچه بود همین بود ولی به یقین می‌دانم که درست بیانش کردم و نه می‌دانم که آیا آنچه گفتم به اندازه کافی قانع‌کننده بوده است یا نه.» و بدیهی است که بیان درست آن به نوع زندگی از اهمیت چندانی برخوردار نیستند، چرا که به هر حال هرچه هست همین است.

همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، ما به شخصیت‌های مفهومی‌ای نیاز دارند که در تعریف‌شان سهیم‌اند. دوم، یکی از همین شخصیت‌هاست که، به گفته‌ی برخی، حتی بر خاستگاه یونانی^{۱۰} - سوفی‌گواهی می‌دهد: سایر تمدن‌ها [ی غیر یونان] حکیم^۹ هایی داشتند ولی قوم یونانی این «دوستان» را معرفی می‌کند که صرفاً حکیمانی فروتن‌تر نسبت به سایرین نبوده‌اند. چه بسا همین قوم یونانی بود که مرگ حکیمان را تأیید فیلسوفان را در مقام دوستداران حکمت یا کسانی که در جست‌وجوی حکمت بودند. ولی ظاهراً از آن برخوردار نیستند، جانشین آن‌ها کرد^{۱۰} (۳): ولی تفاوت...

1. heure

2. occasion

3. circonstance

4. paysage

5. personnage

6. condition

7. inconnu

8. défi

9. sages

۱۰. اشاره به معنای کلمه‌ی فیلسوف به معنای حکمت‌دوست. - م.

فیلسوف و حکیم صرفاً تفاوت در درجه، آن‌گونه که به اندازه درآید، نبود: حکیم کهن برخاسته از خاور شاید به واسطه‌ی نگاره می‌اندیشید، درحالی‌که فیلسوف مفهوم را ابداع می‌کند و برطبق آن می‌اندیشد. حکمت تغییر بسیاری به خود دیده است. به همین قیاس، فهم دلالت «دوست» حتی و به‌ویژه نزد یونانیان بسی دشوارتر است. آیا دوست بر نوعی صمیمیت شایسته، نوعی ذات‌های مادی و گونه‌ای امر بالقوه دلالت دارد نظیر همان نسبتی که درودگر با چوب دارد؟ این پرسش مهم است، چراکه دوست آن‌گونه که در فلسفه ظاهر می‌شود دیگر مبین شایستگی نیست. ^۱ [= عارضی]، یا مبین یک نمونه یا ظرفی تجربی نیست، بلکه دلالت بر وجودی دارد که درونی ^۲ [= ذاتی] اندیشه است؛ شرطی برای امکان خود اندیشیدن، ^۳ آیه زنده، زیسته‌ای استعلایی. یونانیان با فلسفه‌ورزی خود، به مفهوم دوست را با قدرت تمام مبدل به نسبتی کردند که دیگر نسبتی با فردی دیگر نیست، بلکه نسبتی است با نوعی موجودیت ^۴، نوعی ابزگی، نوعی ذات. ^۵ دوست افلاطونی، ولی حتی بیش از آن، دوست حکمت، دوست حقیقت یا مفهوم: فیلا و ثوفیل ^۶... فیلسوف خبره‌ی مفاهیم و نا-مفاهیم است، او خوب می‌داند که کدام مفاهیم رفتنی، قراردادی ^۷ یا ناهم‌سازگار ^۸ند؛ کدام مفاهیم دیری نخواهند پایید؛ برعکس، کدام‌شان خوش‌ساخت‌اند و بر آفرینشی - هر قدر هم آشوبگر و مخرب - گواهی می‌دهند.

اگر دوست شخصیتی مفهومی یا شرطی برای اعمال تفکر باشد، چه

1. extrinsèque

2. intrinsèque

3. catégorie

4. Entité

5. Essence

۶. معنای این دو کلمه‌ی یونانی به ترتیب حقیقت‌دوست (*αλήθεια*) و خدا‌دوست (*Θεόφιλος*) است. این جمله‌ی دنوز و گناری را می‌توان دارای دو اشاره دوستانه نخست اشاره‌ای به گفته‌ای مشهور و منسوب به ارسطو: «من افلاطون را دوست دارم ولی حقیقت (*αλήθεια*) را بیش‌تر از او دوست می‌دارم.» دیگری، اشاره به مکالمه‌ای از کتاب جستارهای نو در باب فهم بشری (*Nouveaux Essais sur l'entendement humain*) اثر لایب‌نیتس که گفت‌وگوی دو نفر به نام‌های فیلاث و ثوفیل است که به ترتیب نماینده‌ی جان لاک و خود لایب‌نیتس‌اند. - م.

7. arbitraire

8. inconsistent

معنایی می‌توان از آن برداشت کرد؟ آیا موضوع بحث ما همانا دوستدار^۱ نیست؟ آیا دوست در درون تفکر دوباره نسبتی حیاتی را با دیگری^۲ ای که فرض می‌شد به‌طور کامل از تفکر ناب حذف شده است، برقرار نمی‌کند؟ و باز، آیا چنین نیست که موضوع بحث ما کسی جز دوست یا دوستدار است؟ چرا که اگر فیلسوف دوست یا دوستدار حکمت است، آیا علتی جز این دارد که خود دعوی حکمت را در سر می‌پروراند... هرچند بیشتر در حالت تلاشی بالقوه برای رسیدن به آن تا تصرفی بالفعل؟ پس آیا دوست همچنین همان دعوی است که آنچه وی خود را دوست آن می‌خواند، همان چیزی^۳ است که ادعایش را دارد، و نه شخص ثالثی که، برعکس، رقیب وی می‌شود؟ دوستی همان قدمی است که برای غارت ورزشانه را در قبال رقیب به‌همراه دارد که کشش عشقی در قبال موضوعی^۴ است. اگر به جوهر بنیادین دوستی توجه کنیم، خواهیم دید که دو دوست هیچ‌گاه مدعی و رقیب‌اند (ولی چه کسی می‌تواند این دو را از هم تمیز دهد؟). همان‌جایی که اول است که فلسفه چیزی یونانی به نظر می‌رسد که مقارن است با دوستی هم‌بخشی^۵ شهرها: تشکیل جوامعی از دوستان یا همسانان، و همچنین ارتقای نسبت‌های رقابتی بین و درون آن جوامع، از مشاجره‌ی بین مدعیان و رقیب‌ها، مزه‌ها، در عشق، در بازی‌ها، محکمه‌ها، مناصب قضایی و سیاست بگیرد. در تفکر که شرط [امکان] خود را نه صرفاً در دوست، بلکه در مدعی و رقیب نه می‌یابد (دیالکتیکی که افلاطون آن را «رقابت»^۶ [اندیشه‌ها] رقیب می‌کند). رقابت انسان‌های آزاد، رقابت‌های ورزشی تعمیم‌یافته: «رقابت»^۷ آگون^۸. (۴) این وظیفه بر عهده‌ی دوستی است که یکپارچگی ذات و نسبت بین مدعیان را آشتی دهد. آیا این وظیفه زیاده بزرگ نیست؟

دوست، دوستدار، مدعی و رقیب، تعیین‌هایی استعلاایی‌اند که به همین دلیل، وجود پرشده‌ی خود را در یک یا چند شخصیت از دست

1. amant

2. Autre

3. la Chose

4. apport contribution

5. amphisbetesis

6. agôn [αγών]

نمی‌دهند. اگر امروزه موریس بلانشو، به‌عنوان یکی از نادر اندیشمندانی که معنای کلمه‌ی «دوست» را در فلسفه در نظر گرفته، این پرسش را این‌چنین به متن شرایط اندیشه بماهو اندیشه برمی‌کشد، آیا این بدان معنا نیست که وی مجدداً شخصیت‌های مفهومی جدیدی را وارد بطن ناب‌ترین تفکر می‌کند؟ شخصیت‌های مفهومی‌ای که این بار کم‌تر رنگ و بوی یونانی دارند و به‌رحال چنان وارد می‌شوند که گویی از فاجعه‌ای برگزشته‌اند که آن‌ها را به‌سوی نسبت‌های زنده‌ی جدیدی که تا شأن خصوصیات پیشینی ارتقا یافته‌اند می‌رساند: نوعی روی‌گردانی، نوعی خستگی، وضعیتی بحرانی بین ستانده خود دوستی را به تفکر مفهومی به‌عنوان بی‌اعتمادی و تحمل بی‌پایان می‌رساند؟ (۵) فهرست شخصیت‌های مفهومی هرگز بسته نیست و به همین دلیل نقل مفهوم در تحول^۱ یا جهش^۲ فلسفه بازی می‌کند؛ تنوع شخصیت‌های مفهومی باید بدون تقلیل به وحدت پیچیده‌ای که در فلسفه‌ی یونانی شاه‌بوم^۳ فسمید.

فیلسوف دوست مفهوم است، نسبت بالقوه‌ی مفهوم است. و این یعنی فلسفه صرفاً هنر صورت‌بخشی بداع یا ساخت مفاهیم نیست، چراکه مفاهیم الزاماً صورت، اکتشاف یا حصص نیستند. به بیان دقیق‌تر، فلسفه رشته‌ای است که شامل آفریدن مفاهیم است در این صورت، آیا دوست، دوست آفریده‌های خویش است؟ یا فعلیت^۴ نرم، شی‌ی از قوه‌ی دوست در وحدت آفریننده و دوگان^۵ اوست؟ فلسفه، آفرینش مفاهیمی است که همواره نباشند. به‌خاطر همین لزوم آفریدگی مفهوم است که مفهوم همواره به فیلسوف به‌مثابه فردی که آن را بالقوه دارد یا فردی که توان اقبال^۵ را دارد ارجاع دارد. نمی‌توان چنین خرده‌گرفت که چون هنر موجب به‌وجود آمدن باشندگانی معنوی^۶ می‌شود و مفاهیم فلسفی نیز «اموری حس‌پذیر»^۷ند، آفرینش غالباً در مورد امور حس‌پذیر و هنرها اطلاق می‌شود. به‌واقع، علوم،

1. évolution

2. mutation

3. double

4. spirituelles

5. sensibilia

هنرها و فلسفه‌ها به یک میزان آفریننده‌اند، هرچند که آفرینش مفاهیم به معنای دقیق، تنها از فلسفه برمی‌آید. مفاهیم به صورت کاملاً حاضر و آماده، همچون اجسامی آسمانی، منتظرمان نیستند. [اصولاً] هیچ آسمانی برای مفاهیم وجود ندارد. مفاهیم باید ابداع شوند، ساخته شوند، یا به بیان دقیق‌تر آفریده شوند و همواره نشان و امضایی از آفرینندگان خود خواهند داشت. بی‌توجهی به این جملات را می‌نوشت، درواقع وظیفه و رسالت فلسفه را مشخص می‌کرد: «فیلسوفان دیگر نباید به پذیرش مفاهیمی که به آن‌ها داده می‌شود اکتفا کنند، بلکه باید به این‌که تنها آن مفاهیم داده شده را تمیز کنند و برپا بیندازند، بلکه باید شروع کنند به ساختن، آفریدن، طرح کردن مفاهیم و ترغیب و تشویق انسان‌ها به استفاده از آن‌ها. روی هم رفته، تا به حال هریک از فلاسفه به مفاهیمی که خودشان ابداع کرده، آن‌چنان که گویی ودیعه‌ای شگفت‌انگیز از سوی الهی که به آن‌ها همان اندازه شگفت‌انگیز به دستش رسیده است؛^۱ ولی باید بدانیم که این اعتماد بی‌اعتمادی را نشانند، و همانا همین مفاهیم‌اند که باید بیس از بیس از دیگر مورد بی‌اعتمادی فیلسوفان قرار گیرند، چراکه خود فیلسوفان آفریننده‌ی آن‌ها نبوده است (افلاطون به این موضوع به خوبی واقف بود هرچند که عکس آن را تعلیم می‌داد...) (۶) افلاطون چنین می‌گفت که باید دربار این ایده‌ها تعمق کرد، ولی قبل از آن باید مفهوم ایده را می‌آفرید. اگر بتوان در مورد فلسفه‌ای چنین گفت که «او مفهومی نیافریده، او مفاهیم خودش را نیافریده»، آن‌ها روش دیگری چه ارج و ارزشی خواهد داشت؟

تا این جا دست‌کم دیدیم که فلسفه چه نیست: فلسفه نه تعمق^۱ است نه تأمل^۲، نه مکالمه^۳؛ هرچند که توانسته است گاه این باور را به وجود آورد که یکی از آن‌هاست، چراکه تمامی رشته‌ها این قابلیت را دارند که توهم^۴‌های ویژه‌ی خود را پدید آورند و خود را در پس می‌هی که هریک به طریق خاص

1. contemplation

2. réflexion

3. communication

4. illusion

خود می‌پراکند، پنهان سازند. فلسفه تعمق نیست، چراکه تعمق‌ها خود چیزهایند آن‌چنان که در آفرینش مفاهیم مخصوص به خودشان مشاهده می‌شوند. فلسفه تأمل هم نیست، چراکه شخص برای تأمل بر هر چیز دلخواه، نیازی به فلسفه ندارد: ممکن است چنین پنداشته شود که با تلقی فلسفه به عنوان هنر تأمل، قدر فراوانی به فلسفه ارزانی داشته‌ایم، ولی واقعیت این است که با این کارمان همه چیز را از فلسفه گرفته‌ایم؛ چراکه نه ریاضی‌دان، در مقام ریاضی‌دانان، هرگز برای تأمل درباره‌ی ریاضیات منتظر فلاسفه مانده‌اند و نه هنرمندان برای تأمل بر نقاشی یا موسیقی چنین کرده‌اند؛ این‌که ایشان را دلیل بر این‌که فیلسوف بدانیم چیزی جز شوخی‌ای نابجا نیست، چراکه تأمل نشان‌دهنده آفرینش متناظر با هر کدام‌شان تعلق دارد. همچنین، فلسفه در مکالمه یا به بیان دیگر، پنداشته می‌شود، چراکه عملکرد بالقوه‌ی مکالمه صرف در مورد آگاهی^۱ است که برای آفرینش «همرأیی»^۲ به کار می‌آیند و به آفرینش می‌انجامد. نمی‌پردازند. ایده‌ی یک محاوره‌ای دموکراتیک غربی بین دوستان هرگز به جری‌ب‌توان کوچک‌ترین مفهومی نشده است؛ این ایده ممکن است از یونانیان به ما رسیده باشد، ولی ایشان نسبت به آن چنان بی‌اعتمادی روا داشتند و چنان رفتار خشکی نشان دادند که مفهومش بیش‌تر همچون پرنده‌ای مسخره بود که بر فراز زمین پیکار آزادی رقابتگر (مهمانان مست یک ضیافت) پرواز می‌کند و یکسره رد می‌شود و برای خودش حرف می‌زند. فلسفه نه تعمق می‌کند و نه تأمل می‌ورزد زیرا مکالمه می‌پردازد، هرچند باید برای هریک از این اعمال یا هوس‌ها مفروضه‌ها پیدا کنند. تعمق و تأمل و مکالمه رشته نیستند، بلکه ماشین‌هایی برای ساختن حرف‌های^۳ در تمامی رشته‌هایند. جهانی‌های تعمق و سپس تأمل، همچون دو تابلو که فلسفه پیش از این و در رؤیایپردازی‌هایش برای چیرگی بر سایر رشته‌ها از میان آن‌ها گذر کرده است (ایدئالیسم سوژکتیو و ایدئالیسم ابژکتیو). فلسفه با

1. opinion

2. consensus

3. conversation

4. passion

5. Universals

نمایاندن خود به هیئت یک آتین جدید از راه اتکا به جهانی‌های مکالمه که قواعدی را برای برتری موهوم بازار^۱ها و رسانه‌ها^۲ فراهم می‌آورند (ایدئالیسم بیناسوژگانی [بین‌الذهانی]) نمی‌تواند اعتباری برای خود دست‌وپا کند. هر آفرینشی تکین است، و مفهوم به‌مثابه آفرینشی حقیقتاً وافی مواره نوعی تکینگی است. نخستین اصل^۳ فلسفه این است که هانری هیچ چیزی را توضیح نمی‌دهند و خودشان باید توضیح داده شوند. خود شناخت خود - آموختن اندیشیدن - عمل کردن به گونه‌ای که گویی هیچ چیزی بهیچ نیست، شگفت‌زده شدن، «شگفت‌زده شدن از این‌که باشند»^۴ است. این تعین‌های فلسفه و بسیاری دیگر، نگرش‌های جالبی می‌آفرینند، هر قدر که در درازمدت ملال‌آور شوند، ولی این تعین‌ها نمی‌توانند اشتغالی را تعریف یا فعالیتی دقیق را (حتی از منظر تعلیمی) ساختاربندی کنند. در میان، می‌توان تعریف زیر از فلسفه را قطعی در نظر گرفت: شناخت^۵ از راه مفاهیم ناب ولی هیچ‌طولی برای ضدیت با شناخت از طریق مفاهیم و از طریق ساخت مفاهیم تجربه‌شی ممکن یا شهود^۶ وجود ندارد. چراکه براساس حکم نیجه نمی‌توان چیزی را از طریق مفاهیم شناخت، مگر آن‌که قبل از آن خود مفاهیم را آفریده باشیم؛ یعنی آن مفاهیم را در شهودی که مختص خودشان است ساخته باشیم: پرسش، عرصه‌ای و خاکی که با آن‌ها اشتباه نمی‌شود، ولی بذرهایشان و غصه‌ها را که آن بذرها را پرورش می‌دهند، در خود جای و پناه می‌دهد. سرانجام^۷ چنین اقتضا می‌کند که هر آفرینشی عبارت باشد از ساختن بر روی سطح^۸ی که به آن آفرینش وجودی خودمختار اعطا می‌کند. آفرینش مفاهیم در ساخت عبارت است از ساختن چیزی. این موضوع، مسئله‌ی کاربرد یا کارایی فلسفه یا حتی زبان‌بازی آن (به چه کسی زبان می‌رساند؟) را دگرگون می‌سازد.

1. marché

2. media

3. principe

4. connaissance

5. expérience

6. intuition

7. constructivisme

8. plan